**﴿ بسمی المحزون ﴾**

ای سلمان \* از شهر جان بنسايم قدس رحمن بر اهل اکوان و امکان مرور نما \* و بقدم استقامت و جناحيَن انقطاع و قلب مشتعل بنار محبة اللّه سائر شو تا بردِ شِتا در تو اثر نکند و تو را از سير در وادی أحديّه منع ننمايد \*

ای سلمان \* اين أيّام مظهر کلمه محکمه ثابته لا إِله إلّا هو است \* چه که حرف نفی باسم إثبات بر جوهر إثبات و مظهر آن مقدّم شده و سبقت گرفته و احدی از أهل إبداع تا حال باين لطيفه ربّانيّه ملتفت نشده و آنچه مشاهده نموده که لم يزل حروفات نفی علی الظّاهر بر أحرف اثبات غلبه نموده‌اند از تأثير اين کلمه بود که مُنزل آن نظر بحکمتهای مستوره در اين کلمه جامعه نفی را مقدّم داشته \* و اگر ذکر حکمتهای مقنعه مغطّئه نمايم البتّه ناسرا منصعق بل ميّت مشاهده خواهی نمود \* انچه در ارض مشاهده مينمائی ولو در ظاهر مخالف اراده ظاهريّه هياکل امريّه واقع شود و لکن در باطن کل باراده الهيه بوده و خواهد بود \* اگر نفسی بعد از ملاحظه اين لوح در کلمه مذکوره تفکّر نمايد بحِکَمی مطّلع شود که از قبل نشده چه که صورت کلمات مخزن حقند و معانی مودعه در آن لآلئ علميّه سلطان أحديّه و يد عصمت إلهيّه ناس را از اطّلاع بآن منع ميفرمايد \* و چون إرادة اللّه تعلّق گرفت و يد قدرت ختم آنرا گشود بعد ناس بآن ملتفت ميشوند \* مثلا در کلمات فرقان ملاحظه نما که جميع خزائن علميّه جمال قِدَم جلّ و عزّ بوده و جميع علماء در کل ليالی و أيّام قراءت مينمودند و تفاسير مينوشتند مع ذلک قادر بر اينکه حرفی از لآلئ مستوره در کنوز کلماتيّه ظاهر نمايند نبوده‌اند \* و إذا جاءَ الوعد دست قدرت ظهور قبلم ختم خزائن أو را علی شأن النّاس و استعداد هم حرکت داد \* لذا أطفال عصر که حرفی از علوم ظاهره ادراک ننموده بر اسرار مکنونه علی قدرهم اطّلاع يافتند بشأنيکه طفلی علمای عصر را در بيان ملزم مينمود \* اينست قدرت يد إلهيّه و احاطه اراده سلطان أحديّه \* اگر نفسی در اين بيان مذکور تفکّر نمايد مشاهده مينمايد که ذرّه از ذرّات حرکت نمی کند مگر باراده حق و احدی بحر فی عارف نشده مگر بمشيّت او \* تعالی شأنه و تعالی قدرته و تعالی سلطنته و تعالی عظمته و تعالی أمره و تعالی فضله علی من فی ملکوت السّموات و الأرض \*

ای سلمان \* قلم رحمن ميفرمايد در اين ظهور حرف نفی را از أوّل إثبات برداشتم و حکم آن لو شاء اللّه از سماء مشيَّت نازل خواهد شد \* و بعد ارسال خواهيم داشت \*

ای سلمان \* أحزان بشأنی احاطه نموده که لسان رحمن از ذکر مطالب عاليه ممنوع شده \* قسم بمربّی امکان که أبواب رضوان معانی از ظلم مشرکين مسدود گشته و نسائم علميّه از يمن عزّ أحديّه مقطوع شده \*

ای سلمان \* بلايايم علی الظّاهر از قبل و بعد بوده منحصر باين أيّام مدان \* نفسيرا که در شهور و سنين بيد رحمت تربيت فرمودم بر قتلم قيام نمود \* اگر از اسرار قبل ذکر نمايم مطّلع ميشوی که لم يزل بعضی از عباد که بکلمه امريّه خلق شده‌اند با حق بمعارضه بر خواستند و از بدائع امرش تخلّف نمودند ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرّب الهی بودند از غايت تقديس بمَلَک موسوم گشتند باراده محيطه از عدم بوجود آمدند و در ملکوت سموات و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور \* و بشأنی عند اللّه مقرّب بودند که لسان عظمت بذکر شان ناطق بود تا بمقامی رسيدند که خود را أتقی و أعلی و أزهد از کل عباد مشاهده نمودند \* بعد نسيمی از شطر امتحان وزيد و بأسفل نيران راجع شدند \* و تفصيل اين دو مَلَک آنچه ما بين ناس مذکور است اکثری کذب و از شاطئ صدق بعيد است \* و عندنا علم کلّ شئ فی ألواح عزّ محفوظ \* و مع ذلک احدی بر حق اعتراض ننموده از امم آن عصر که حق جلّ کبرياؤه بعد از بلوغ اين دو مَلَک بمقامات قدس قرب چرا اينمقامرا اخذ فرمود \*

ای سلمان \* بگو باهل بيان که سلسال باقيه الهيّه و کوثر دائمه ربّانيّه را بماء ملحيّه تبديل مکنيد ونغمات عندليب بقا را از سمع محو منمائيد \* در ظلّ سحاب رحمت منبسطه مشی کنيد \* و در سايه سدره فضل ساکن شويد\*

 ای سلمان \* لم يزل حق بظاهر بين ناس حکم فرموده و جميع نبيّين و مرسلين مأمور بوده که ما بين بريّه بظاهر حکم نمايند و جز اين جائز نه \* مثلا ملاحظه نما نفسی حال مؤمن و موحّد است و شمس توحيد در او تجلّی فرموده بشأنيکه مقرّ و معترف است بجميع اسما و صفات الهی و شهادت ميدهد بآنچه جمال قدم شهادت داده لنفسه بنفسه در اين مقام کلّ أوصاف در حق او جاری و صادق است بلکه احدی قادر بر وصف او علی ما هو عليه إلّا اللّه نبوده و کلّ اين اوصاف راجع ميشود بآن تجلّی که از سلطان مجلّی بر أو إشراق فرموده \* در اين مقام اگر نفسی از او اعراض نمايد از حق اعراض نموده چه که در او ديده نميشود مگر تجلّيات الهی ماداميکه در اين مقام باقيست \* اگر کلمه دون خير در باره او گفته شود قائل کاذب بوده و خواهد بود \* و بعد از اعراض آن تجلّی که موصوف بود و جميع اين اوصاف راجع باو بمقرّ خود باز گشت \* ديگر آن نفس نفس سابق نيست تا آن اوصاف در او باقی ماند \* و اگر ببصر حديد ملاحظه شود آن لباسيرا هم که پوشيده آن لباس قبل نبوده و نخواهد بود \* چه که مؤمن در حين إيمان أو باللّه و إقرار باو لباسش اگر از قطن خَلَقَهْ باشد عند اللّه از حرير جنّت محسوب \* و بعد از اعراض از قطران نار و جحيم \* در اينصورت اگر کسی وصف چنين نفسيرا نمايد کاذب بوده و عند اللّه از أهل نار مذکور \*

ای سلمان \* دلائل اين بيان را در کلّ اشياء بنفسه لنفسه وديعه گذاشته‌ام \* مع ذلک بسيار عجب است که ناس بآن ملتفت نشده‌اند و در ظهور اينگونه امور لغزيده‌اند \* ملاحظه در سراج کن تا وقتيکه روشن و منير و مشتعل است اگر نفسی انکار نور آن نمايد البتّه کاذب است \* و لکن بعد از ان که نسيمی بوزد و او را منطفی نمايد اگر بگويد مضیء است کاذب بوده و خواهد بود \* مع انکه مشکاة و شمع در حين ضياء و دون آن يکی بوده و خواهد بود \*

ای سلمان \* اليوم کل اشيا را مرايا مشاهده نما چه که خلق بيک کلمه خلق شده‌اند و در صقع واحد بين يدی اللّه قائمند \* و اگر جميع باين شمس عزّ باقی که از أفق قدس أبهی إشراق فرموده توجّه نمايند در جميع تجلّی شمس بهيئته مرتسم و منطبع \* در اين صورت جميع اوصاف و صفات شمس بر آن مرايا صادق چه که ديده نميشود در آن مرايا مگر شمس و ضياء آن \* و بر عارف بصير مبرهن است که اين اوصاف مرايا لنفسه بنفسه نبوده بلکه کل أوصاف راجع است بآن تجلّی که از مشرق عنايت شمس در آن مرايا ظاهر و مشرق شده \* و ماداميکه اين تجلّی باقی اوصاف باقی و بعد از محو آن تجلّی از صور مرايا وصف واصفين آن مرايا را کذب صرف و افک محض بوده و خواهد بود \* لأنّ الأسماءَ و الصّفات يَطُوفُنّ حول تجلّي الّذی أشرق من الشّمس لا حول المرايا بنفسهنّ لنفسهنّ \*

ای سلمان \* عزّت کل اسما و رفعت آن و عظمت و اشتهار آن بنسبتها الی اللّه بوده \* مثلا ملاحظه نما در بيوتيکه بين ملل مختلفه مرتفع شده و جميع آن بيوترا طائفند و از اماکن بعيده بزيارت آن بيوت ميروند \* و اين واضح است که احترام اين بيوت بعلّت آن بوده که جمال قِدَم جلّ اجلالُه بخود نسبت داده با انکه کل عارفند که جمال قِدَم محتاج به بيتی نبوده و نخواهد بود \* و نسبت کل اماکن بذات مقدّسش علی حدّ سواء بوده \* بلکه اين بيوت و امثال آنرا سبب فوز و فلاح عباد خود قرار فرموده تا جميع ناسرا از بدايع فضل خود محروم نفرمايد \* فَطُوْبَی لِمَن اتَّبَعَ أَمْرَ اللّه وَ عَمِلَ بِمَا أُمْرَ مِنْ لَدُنْه وَ کَانَ مِنَ الفَائِزِينَ \* و اين بيوت و طائفين آن عند اللّه معزّزند ماداميکه اين نسبت منقطع نشده \* و بعد از انقطاع نسبت اگر نفسی طائف شود طائف نفس خود بوده و از اهل نار عند اللّه محسوب \* و هم چنين در بيوت انفسيَّه ملاحظه نما که بعد از اعراض حکم صنم بر او جاری و عاکفانش عند اللّه از عبده أصنام بوده و خواهند بود \* حال تفکّر نما که اين بيوت در حين نسبتها الی اللّه و بعد از انقطاع نسبت بيک صورت بوده و خواهند بود \* و صورت ظاهره اين بيوت در دو حالت بيک نحو مشاهده ميشود بشأنيکه در ظاهر اين بيوت چه در حين نسبت و چه در دون آن أبدا تغيير ملحوظ نه \* و لکن در حين قطع نسبت روح خفيّه مستوره از آن بيوت اخذ ميشود \* و لا يدرکه إلّا العارفون \* و هم چنين در کل مظاهر اسماء که بيوت انفسيّه‌اند ملاحظه کن \*

ای سلمان \* در کلمات رحمن بقلب طاهر و بصر مقدّس مشاهده نما و تفکّر کن که لعلّ بمراد اللّه فائز شوی \*

ای سلمان \* در حين خروج از عراق لسان اللّه جميع را اخبار فرمود که سامری ظاهر خواهد شد و عجل بنداء آيد و طيور ليل بعد از غيبت شمس البتّه بحرکت آيند \* آن دو که ظاهر شدند \* و لکن عن قريب طيور ليل بدعوی ربوبيّت و الوهيّت برخيزند \* و لکن نسأل اللّه بأن يعرّفَ النّاسَ أنفسَهم لئلّا يتجاوزوا عن حدّهم و شأنهم و يذکرون اللّهَ بهذا الذّکر الأعظم و ينصرون اللّه بکلّ جوارحهم و أرکانهم و يکوننّ کالأعلام بين السّموات و الأرضين \* أن اسکنوا يا قوم فی ظلّ اللّه ثمّ استقرّوا علی مقاعدکم بسکينة اللّه و وقار عظيم \* و تمسّکوا بحبل العبوديّة \* للّه الحقّ إنّها لَشأن لا يعادله ما خلق بين السّموات و الأرضين \* و بها يظهر أمر اللّه بين عباده و بريّته و من تمسّک بها فی تلک الأيّام لَنَصرَ اللّهَ حقّ النّصر و من تخلّف عنها فقد استکبر علی اللّه و لن يستکبرَ إلّا کلُّ معتد أثيم \* إن شاءَ اللّه جميع در ظلّ جمال قِدَم ساکن و مستريح باشند و بشطر او ناظر و إنّ هذا لفضل عظيم \*

و اينکه از معنی شعر سؤال نمودی اگر چه قلم امر اقبال بر اينکه بر معانی شعر حرکت نمايد نداشته چه که اليوم بحور معانی بکينونتها و اصلها ظاهر شده ديگر احتياج بکلمات قبل نبوده و نيست بلکه کل ذی علم و حکمت و عرفان از قبل و بعد محتاج باين بحور متموّجه بديعه بوده وخواهند بود \* و لکن نظر بخواهش تو مختصری ذکر ميشود و از قلم قِدَم علی ما اراد اللّه جاری ميگردد \*

 سؤال : - چونکه بيرنگی اسير رنگ شد \* موسی با موسی در جنگ شد

ای سلمان \* عرفا را در امثال اين مقالات بيانات بسيار است بعضی حقّرا بحر و خلقرا امواج فرض گرفته \* و اختلاف أمواج را ميگويند از صُوَر است \* و صور حادث است و بعد از خَلْع صُوَر ْ جميع ببحر راجع \* يعنی حقيقت بحرند \* و در صُوَرْ هم بعضی بيانات ديگر نموده‌اند که ذکر آن در اين مقام جائز نه \* وهم چنين حقرا مداد و سائر اشيا را بمنزله حروفات ذکر نموده‌اند \* و گفته‌اند همان حقيقت مداد است که بصُوَر مختلفه حروفات ظاهر شده و اين صُوَرْ در حقيقت مداد واحد بوده \* و اوّل را مقام وحدت و ثانيرا مقام کثرت گفته‌اند \* و هم چنين حقرا واحد و اشيا را بمنزله اعداد \* و حقرا آب و اشيا را بمنزله ثلج چنانچه گفته‌اند \*

وما الخلقُ فی التّمثال إلّا کثلجة وأنت لها الماءُ الّذی هو نَابِعُ

ولکن بِذَوْبِ الثّلج يُرفع حکمُهُ ويوضع حکم الماء والأَمْرُ وَاقِعُ

و در مقامی ديگر گفته‌اند:

وَالبَحْرُ بَحْرٌ عَلَی مَا کَانَ فِی قِدَم إِنَّ الحَوَادِثَ أَمْوَاجٌ وَأَشْبَاحُ

باری جميع اشيا را مظاهر تجلّی ذاتی حق ميدانند \* و تجلّی را هم سه قسم ذکر نموده‌اند \* ذاتی و صفاتی و فعلی \* و قيام اشيا را بحق قيام ظهوری دانسته‌اند \* و اگر اين مطالب بتمامها ذکر شود سامعين را بشأنی کسالت اخذ نمايد که از عرفان جوهر علم محروم مانند \* و هم چنين بکون اعيان ثابته در ذات قائل شده‌اند \* چنانکه يکی از حکمای عارف گفته ( حقائقُ الأشياء کائنةٌ فی ذاته تعالی بنحو أشرف ثمّ أفاضها ) چه که معطی شئ را فاقد شئ ندانسته‌اند و ميگويند محال است \* چنانچه ابن عرب در اين مطلب شرحی مبسوط نوشته \* و حکمای عارفين و متأخّرين بمثل صدر شيرازی و فيض و أمثالهما در رَضْراضْ ساقيه ابن عرب مشی نموده‌اند \* فطوبی لمن يمشی علی کثيب الأحمر فی شاطئ هذا البحر الّذی بموج من أمواجه مُحِيَتِ الصُّوَرُ و الأشباح عمّا توهّموه القوم \* فيا حبّذا لمن عَرَّی نفسَه عن کلّ الإشارات و الدِّلالات و سَبَحَ فی هذا البحر و غمراته و وصل بحيتان المعانی و لآلئ حِکَمِه التي خلقت فيه \* فَنَعِيمًا لِلْفَائِزِينَ \* و هر نفسيکه معتقد بر بيانات عرفا بوده و در آن مسلک سالک شده موسی و فرعون هر دو را از مظاهر حق دانسته \* منتهی آنست که اوَّل را مظهر اسم هادی و عزيز و أمثال آن \* و ثانيرا مظهر اسم مُضِلّ و مُذِلّ و أمثال آن \* و لذا حکم جدال ما بين اين دو محقّق \* و بعد از خلع تعيّنات بشريّه هر دو را واحد دانسته‌اند چنانچه در اصل جميع اشيا را واحد ميدانند \* و مجمل آن از قبل ذکر شد \* اين مطالب قوم که بعضی از آن مجملا بيان شد و لکن \* ای سلمان قلم رحمن ميفرمايد \* اليوم مثبت و محقّق اين بيانات و مُبْطِل آن در يکدرجه واقف چه که شمس حقيقت بنفسها مشرق و از أفق سماء لا يزال لايح است \* و هر نفسيکه بذکر اين بيانات مشغول شود البتّه از عرفان جمال رحمن محروم ماند \* ربيع تحقيق أوهام زمان غيبت است \* و اليوم ربيع مکاشفه و لقاء \* قل أنِ ارْتَعُوا يا قومُ فی تلک الأيّام فی رياض المکاشفة و الشّهود ثمّ دعوا الأوهامَ \* کذلک أمرکم قلمُ اللّه المهيمن القيّوم \* ذکر جميع علوم برای عرفان معلوم بوده و بيان ادلّه مخصوص اثبات مدلول \* حال الحمد للّه که شمس معلوم از أفق سماء قيّوم مشرق \* و قمر مدلول در سماء امر ظاهر و لائح قلبرا از کلّ إشارات مقدّس کن و شمس معانيرا در سماء قدس روحانی بچشم ظاهر مشاهده نما و تجلّيات اسمائيّه و صفاتيّه ‌اشرا در ما سواه ملاحظه کن تا بجميع علوم و مبدأ و منبع و معدن آن فائز شوی \*

ای سلمان \* قسم بجمال قِدَم که اين ايّام در هر حين از سماء عرفان ربّ العالمين معارف جديد نازل فطوبی لِمَنْ وصل الی هذا المعين و انقطع عمّا عنده \* ای اهل جذب و شوق انصاف دهيد در اين بيانات که از قول عرفا مختصر ذکر شده کتب لا تحصی حال ما بين ناس موجود \* اگر انسان اراده نمايد جميع را ادراک کند دو عمر کفايت ننمايد \*

ای سلمان \* قل اللّهُ ظاهرٌ فوقَ کلّ شئ و الملک يومئذ للّه ثمّ ذَرِ النّاس بما عندهم \* باری معارف قبل را بقبل بگذار \* موسی که از انبيای اعظم است بعد از ثلاثين يوم که بقول عرفا در عشره اوّل افعال خود را در افعال حق فانی نمود \* و در عشره ثانی صفات خود را در صفات حق \* و در عشره ثالث ذات خود را در ذات حق \* و گفته‌اند چون بقيَّه هستی در او باقی بود لذا خطاب لَنْ تَرانِی شنيد \* و حال لسان اللّه ناطق و ميفرمايد يکبار أرِنی گو و صد هزار بار بزيارت ذوالجلال فائز شو \* کجا است فضل اين ايّام و ايّام قبل \* باری

ای سلمان \* آنچه عرفا ذکر نموده‌اند جميع در رتبه خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عاليه و افئده مجرَّده هر قدر در سماء علم و عرفان طيران نمايند از رتبه ممکن و ما خلق فی أنفسهم بأنفسهم تجاوز نتوانند نمود \* کلّ العرفان من کلّ عارف و کلّ الأذکار من کلّ ذاکر و کلّ الأوصاف من کلّ واصف ينتهی الی ما خلق فی نفسه من تجلی ربّه \* و هر نفسی فی الجمله تفکّر نمايد خود تصديق مينمايد باينکه از برای خلق تجاوز از حد خود ممکن نه و کل أمثله و عرفان از أوّل لا أوّل بخلق او که از مشيّت امکانيَّه بنفسه لنفسه لا من شئ خلق شده راجع \* فسبحان اللّه من أنْ يُعْرَفَ بعرفان أحد أو أن يرجعَ إليه أمثال نفس \* لم يکن بينه و بين خَلْقِه لا من نسبة و لا من ربط و لا من جهة و إشارة و دِلالة و قد خلق الممکنات بمشيئته الّتی أحاطت العالمين \* حق لم يزل در علوّ سلطان ارتفاع وحدت خود مقدّس از عرفان ممکنات بوده و لا يزال بسموّ امتناع مليک رفعت خود منزّه از ادراک موجودات خواهد بود \* جميع مَن فی الأرض و السّماء بکلمه او خلق شده‌اند و از عدم بحت بعرصه وجود آمده‌اند چگونه ميشود مخلوقيکه از کلمه خلق شده بذات قِدَم ارتقا نمايد \*

ای سلمان \* سبيل کل بذات قِدَم مسدود بوده و طريق کلّ مقطوع خواهد بود \* و محض فضل و عنايت شموس مشرقه از أفق أحديّه را بين ناس ظاهر فرموده و عرفان اين انفس مقدّسه را عرفان خود قرار فرموده \* مَنْ عَرَفهم فقد عرف اللّهَ و من سمع کلماتِهم فقد سمع کلماتِ اللّه و من أقرّ بهم فقد أقرّ باللّه و من أعرض عنهم فقد أعرض عن اللّه و من کفر بهم فقد کفر باللّه و هم صراطُ اللّه بين السّموات و الأرض و ميزانُ اللّه فی ملکوت الأمر و الخلق و هم ظهورُ اللّه و حُججُه بين عباده و دلائلُه بين بريّته \*

ای سلمان \* منقطع شو از کل آنچه ما بين عباد مشهور است و بجناحين انقطاع بسماء قدس ابهی طائر شو \* تاللّه لو تطير إليها و تصل الی قُطب المعانی فيها لن تری فی الوجود إلّا طلعةَ حضرة المحبوب و لن تری المعرضين إلّا کيوم لم يکن أحدٌ منهم مذکورا \* ذکر اين مقام را لسانی ديگر بايد تا ذکر نمايد و سمعی ديگر شايد تا استماع کند \*

ای سلمان \* حال خوشتر انکه اسرار جان و بدايع اذکار جانان را در سماء مشيّت رحمن وديعه گذاريم و در معنی شعر شروع نمائيم \*

بدان مقصود صاحب مثنوی از ذکر موسی و فرعون ذکر مَثَلْ بوده نه اينکه اين دو در ذات يکی بوده‌اند \* نعوذ باللّه عن ذلک \* چه که فرعون و أمثال أو بکلمه موسی خلق شده‌اند لو أنتم تعرفون \* و همان اختلاف ظاهره که ما بين بوده دليل بر اينست که در کل عوالم با يکديگر مخالف بوده‌اند و اين بيانيست خفی \* لا يعرفه إلّا کلّ عارف بصير \* و صاحب مثنوی جميع عباد را در ملکوت اسماء موسی فرض نموده چه که کل از تراب خلق شده و بتراب راجع خواهند شد \* و هم چنين کل بحروف موسومند و در عالم ارواح که عالم يک رنگی است ابداً جنگ و جدال نبوده و نيست چه که اسباب جدال مشهود نه و لکن بعد از دخول ارواح در اجساد و ظهور آن در اين عالم اسباب نزاع بميان می آيد چه حق و چه باطل \* و اين نزاع و جدال اگر لإثبات أمر ذوالجلال واقع شود حق بوده و خواهد بود و من دون آن باطل و اين نزاع و جدال و حبّ و نفاق و إقبال و إعراض جميع طائف حول اسبابند \* مثلا ملاحظه نما يک سبب از مسبِّب ظاهر ميشود و اين سبب واحد بوده و لکن در هر نفسی بما هو عليه منقلب ميشود و آثار آن ظاهر ميگردد و لکن در هر مقام بظهوری ظاهر \* مثلا در اسم مغنی الهی ملاحظه نما که اين اسم در ملکوت خود واحد بوده و لکن بعد از تجلّی در مرايای وجود انسانی در هر نفسی باقتضای او اثر آن تجلّی ظاهر ميشود \* مثلا در کريم کرم \* و در بخيل بخل \* و در شقی شقاوت \* و در سعيد سعادت ظاهر ميشود چه که در حالت فقر نفوس و آنچه در او است مستور است \* مثلا نفسی که فَلْسی نزد او موجود نه کرم و بخل او مستور است \* و هم چنين سعادت و شقاوت در اين مقام غير مشهود و بعد از غنا در هر نفسی آنچه در اوست ظاهر و مشهود ميگردد \* مثلا نفسی آنچه را مالک شد فی سبيل اللّه انفاق مينمايد \* و نفسی اسباب محاربه ترتيب ميدهد و با حق بمعارضه و مجادله قيام مينمايد \* و نفسی جميع را حفظ مينمايد بشأنيکه خود و دون او از مال او محرومند \* حال ملاحظه کن از يک تجلّی چه مقدار امور مختلفه متغايره ظاهر ميشود \* و لکن قبل از تجلی جميع اين نفوس در اماکن خود مخمود و مستور و افسرده بوده و بيک تجلّی شمس اسم مغنی اين نفوسرا چه گونه محشور نمود و آنچه در باطن مستور بود ظاهر و مشهود فرمود \* و اگر بچشم بصيرت در اين بيان ملاحظه نمائی بر اسرار مستوره مطّلع شوی \* ملاحظه در فرعون زمان کن که اگر غنا و قدرت ظاهره نبود ابداً بمحاربه با جمال أحديّه قيام نمی نمود \* چه که در فقدان أسباب عاجز بوده و خواهد بود و کفر در او مستور \* پس خوشا حال نفوسيکه اسير رنگ دنيا و ما خلق فيها نشده‌اند و بصبغ اللّه فائز گشته‌اند يعنی برنگ حق در اين ظهور بديع در آمده‌اند \* و آن تقديس از جميع رنگهای مختلفه دنيا است و جز منقطعين بر اين رنگ عارف نه چنانچه اليوم اهل بها که بر سفينه بقا را کبند و بر قلزم کبريا سائر يک ديگر را ميشناسند و دون اين اصحاب احدی مطّلع نه \* و اگر هم عارف شوند همان مقدار که أعمی از شمس ادراک مينمايد \*

ای سلمان \* بگو بعباد که در شاطئ بحر قِدَم وارد شويد تا از جميع رنگها مقدّس گرديد و بمقرّ أقدس أطهر و منظر أکبر وارد شويد \*

ای سلمان \* جميع عباد را رنگهای مختلفه دنيا از شاطئ قدس أبهی منع نموده \* مثلا در نفس معروف که بمحاربه بر خواسته ملاحظه نما \* قسم بآفتاب افق معانی که ليلا و نهارا طائف حولم بوده و در اسحار که در فراش بودم تِلْقاء رأس قائم بوده و آيات اللّه بر او القا ميشد و در تمام ليل و نهار بخدمت قائم \* و چون امر مرتفع شد و ملاحظه نمود اسمش مشهود لون اسم و حبّ رياست چنان اخذش نمود که از شاطئ قدس احديّه محروم ماند \* فو الّذی نفسی بيده که در ابداع شبه اين نفس در حبّ رياست و جاه ديده نشده \* فو الّذی أنطق کلّ شئ بثناء نفسه که اگر جميع اهل ابداع اراده نمايند که حسد و بغضای نفسشرا احصا کنند جميع خود را عاجز مشاهده نمايند \* نسأل اللّهَ بأنْ يطهِّرَ صدرَه و يُرجِعَهُ الی نفسه و يؤيّدَه علی الإقرار باللّه المقتدر العليّ العظيم \*

ای سلمان \* ملاحظه در امر اللّه نما که يک کلمه از لسان مظهر أحديَّه ظاهر ميشود و آن کلمه در نفس خود واحد بوده و از منبع واحد ظاهر شده و لکن بعد از اشراق شمس کلمه از افق فم اللّه بر عباد در هر نفسی علی ما هو عليه ظاهر ميشود \* مثلا در يکی اعراض و در يکی اقبال \* و هم چنين حب و بغض و امثال آن \* و بعد اين مُحبّ و مُبغض بمحاربه و معارضه قيام مينمايند و هر دو را رنگ اخذ نموده چه که قبل از ظهور کلمه با يگديگر دوست و متّحد بوده‌اند و بعد از اشراق شمس کلمه مُقْبِل بلون اللّه مزيّن شده \* و مُعْرِض بلون نفس و هوی \* و اشراق همين کلمه الهيه در نفس مقبل بلون اقبال ظاهر شده و در نفس معرض بلون اعراض مع انکه أصل إشراق مقدّس از الوان بوده \* در شمس ملاحظه نما که بيک تجلّی در مرايا و زجاجات تجلّی مينمايد و لکن در هر زجاج بلون او در او جلوه مينمايد \* چنانچه مشهود است و جميع ديده‌ايد \* باری سبب جدال معرض و مقبل لون و رنگ شده و لکن ما بين اين دو رنگ فرقی است لا يحصی \* اين بصبغ اللّه ظاهر شده \* و آن بصبغ هوی \* و صبغ مؤمن مقبل مجاهد صبغ رحمن بوده \* و صبغ معرض منافق صبغ شيطان \* آن رنگ سبب و علّت تطهير نفوس است از رنگ ما سوی اللّه \* و اين علّت آلايش نفوس است برنگهای مختلفه نفس و هوی \* آن حيات باقيه عنايت فرمايد \* و اين موت دائمه \* آن منقطعين را بکوثر بقا هدايت فرمايد \* و اين محتجبين را زقّوم فنا چشاند \* از آن رائحه رحمن در مرور \* و از اين روائح شيطان \* و مقصود صاحب مثنوی در اين کلمات آن نبوده که موسی و فرعون در يک درجه بوده‌اند \* فنعوذ باللّه عن ذلک \* چنانچه بعضی از جهّال چنين فهميده‌اند \* فعل موسی بر دين او گواهی است صادق چه که جدال او للّه بوده و مقصود انکه فرعون را از الوان فانيه نجات بخشد و بلون اللّه فائز نمايد و خود در سبيل دوست شربت شهادت چشد \* و لکن جدال فرعون برای آنکه جان خود و سلطنت خود راحفظ نمايد \* مقصود موسی اشتعال سراج اللّه بين ما سواه \* و مقصود فرعون اخماد آن \* أفَمَنْ يُنْفِقُ روحهَ فی سبيل اللّه کمَنْ يحفظ نفسهَ خلفَ سبعين ألفَ نقاب فما لهؤلاء لا يکادون يفقهون بيانا من اللّه العالم الحکيم \* بلکه مقصود صاحب مثنوی آنکه سبب جنگ موسی و فرعون رنگ شده \* و لکن رنگ موسی رنگی بوده که اهل ملأ أعلی خود را فدای آن رنگ نموده‌اند \* و رنگ فرعون رنگی که اهل جحيم سفلی از آن احتراز نموده \* خود صاحب مثنوی در مواضع عديده ذکر فرعون نموده اگر ملاحظه کنيد ادراک مينمائيد که مقصود او اين نبوده که بعضی نسبت ميدهند \* و چه مقدار اظهار اشتياق نموده که با احبّای الهی مأنوس شود و خدمت دوستان حق فائز گردد \* اين است که در مقامی ذکر مينمايد \*

بی عنايات حق و خاصان حق گر مَلَکْ باشد سياه هستش ورق

باری ای سلمان \* بر احبّای حق القا کن که در کلمات احدی بديده اعتراض ملاحظه منمائيد بلکه بديده شفقت و مرحمت مشاهده کنيد \* مگر آن نفوسيکه اليوم در رد اللّه الواح ناريّه نوشته بر جميع نفوس حتم است که بر ردّ من ردّ علی اللّه آنچه قادر باشند بنويسند \* کذلک قُدِّرَ من لدن مقتدر قدير \* چه که اليوم نصرت حق بذکر و بيان است نه بسيف و امثال آن \* کذلک نزّلنا من قبل و حينئذ إن أنتم تعرفون \* فو الّذی ينطق حينئذ فی کلّ شيء بأنّه لا إله إلّا هو که اگر نفسی در ردّ من ردّ علی اللّه کلمه مرقوم دارد مقامی باو عنايت شود که جميع أهل ملأ أعلی حسرت آن مقام برند \* و جميع اقلام ممکنات از ذکر آن مقام عاجز \* و ألْسُن کائنات از وصفش قاصر چه که هر نفسی اليوم بر اين أمر أقدس أرفع أمنع مستقيم شود مقابل است با کل مَنْ فی السّموات و الأرض و کان اللّه علی ذلک لشهيد و عليم \* أنْ يا أحبّاءَ اللّه لا تستقرّوا علی فراش الرّاحة و إذا عرفتم بارءَکم و سمعتم ما ورد عليه قوموا علی النّصر \* ثمّ انطقوا و لا تَصْمُتوا أقلَّ من آنٍ \* و إنّ هذا خير لکم من کنوز ما کان و ما يکون لو أنتم من العارفين \* اينست نصح قلم أعلی عباد اللّه را \*

باری ای سلمان \* بدان که هر گز احدی از عباد که فی الجمله شعور داشته قائل باين نشده که مقبل و معرض و موحّد و مشرک در يک مقام و درجه باشند \* و اينکه شنيده‌ايد و يا در بعضی از کتب قبل ديده‌ايد مقصود در ساحت قدس حق است \* و اينکه ذکر شد اسماء در ملکوت اسماء واحدند \* ملکوت را موهوم مدان ملکوت و جبروت و لاهوت اليوم طائف عرشند \* و از افاضه اين مراتب و عوالم که در اين مقام مشهود است عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت و فوق آن در مواقع خود موجود و بر قرارند \* تفصيل اين مقامات جائز نه و در سماء مشيَّت معلّق الی أن ينزّله اللّه بالفضل و إنّه علی کلّ شئ قدير \* باری در ساحت حق کل اسماء واحد بوده و خواهند بود و اين قبل از ظهور کلمه فصليّه است \* مثلا ملاحظه کن که اليوم جميع مظاهر اسماء در ملکوت خود بين يدی اللّه مشهود \* و هم چنين مطالع صفات و کلّ ما کان و بمقتضای استوای هيکل قِدَم بر عرش عدل عنايتش نسبت بجميع علی حدٍّ سواء بوده \* و لکن بعد از القای کلمه تفريق و تفصيل ما بين عباد موجود و مشهود \* چنانچه هر نفسيکه بکلمه بلی موفّق شد بکلّ خير فائز \* قسم بحزن جمال ذوالجلال که از برای مقبل مقامی مقدّر شده که اگر اقلّ من سم ابره از آن مقام بر اهل ارض ظاهر شود جميع از شوق هلاک شوند \* اينست که در حيات ظاهره مقامات مؤمنين از خود مؤمنين مستور شده \* و هر نفسيکه موقن نشد بذکر بلی عند اللّه غير مذکور \* فنعوذ باللّه عمّا قُدّر له من عذاب الّذی لا عِدْلَ له \*

ای سلمان \* بر عباد کلمات رحمن را القا کن و بگو خود را از ذئاب ارض حفظ نمائيد \* و بسخنهای مزخرف که بعضی بآن ناطقند گوش مدهيد سمع را برای اصغای کلماتم مطهّر داريد \* و قلبرا برای عرفان جمالم منزّه کنيد از کلّ آنچه خلق شده \*

ای سلمان \* القا کن که بسا از اسحار که تجلّی جمال مختار بر قلوب شما مرور نمود و شما را بدون خود مشغول يافت و بمقرّ قرار خود راجع شد \*

ای سلمان \* بگو ای عباد بر اثر حق مشی نمائيد و در افعال مظهر قِدَم تفکّر کنيد و در کلماتش تدبّر \* که شايد بمعين کوثر بيزوال ذوالجلال فائز شويد \* و اگر مُقْبلْ و مُعْرِضْ در يک مقام باشند و عوالم الهی منحصر باين عالم بود هر گز ظهور قبلم خود را بدست اعدا نميگذاشت و جان فدا نمينمود \* قسم بآفتاب فجر امر که اگر ناس برشحی از شوق و اشتياق جمال مختار در حينيکه آن هيکل صمدانيرا در هوا آويختند مطّلع شوند جميع از شوق جان در سبيل اين ظهور عزّ ربّانی دهند \* باری شکَرْ بطوطی داده‌اند و زِبلْ بجُعَلْ \* زاغ از نغمه بلبل بی نصيب \* و خفّاش از شعاع شمس در گريز\*

ای سلمان \* ابتلايم در بين ملل و دول دليلی است قوی و حجّتيست محکم \* در مدّت بيست سنه شربت آبی براحت ننوشيدم و شبی نياسودم \* گاهی در غلّ و زنجير و گاهی گرفتار و اسير \* و اگر ناظر بدنيا و ما عليها بوديم هر گز باين بلايا گرفتار نميشديم \* طوبی از برای نفسيکه از اثمار اين مقام مرزوق شود و از حلاوت آن بچشد \* از خدا بصر بخواهيد و ذائقه سالم طلب کنيد چه که نزد بی بصر نقش يوسف و ذئب يکسان است \* و در ذائقه مريض حَنْظَلْ و شکَرْ در يک مقام \* و لکن اميدوارم که از نفحات مقدّس اين ايّام نفوسی ظاهر شوند که عالم و ما فيها را بفَلْسی نخرند \* و عری از کلّ ما سواه بشطر اللّه ناظر شوند \* و جان دادن در سبيل رحمن را أسهل شئ شمرند \* و از اعراض معرضين از صراط نلغزند \* و در ظلّ دوست مقرّ گزينند \* فيا طوبی لهؤلاء فيا بشری لهؤلاء \* و يا عزّا لهؤلاء و يا شرفا لهؤلاء \* تاللّه حوريات غرفات أعلی از شوق لقای اين نفوس نيارامند \* و أهل ملأ بقا از اشتياق نياسايند \* کذلک اختصَّ اللّهُ هؤلاء لنفسه و جعلهم منقطعا عن العالمين \*

 ای سلمان \* احزان وارده قلم رحمن را از ذکر مقامات احديَّه منع نموده \* ضرّ بمقامی رسيده مَقَرّ عزّيرا که اگر جميع ما کان بر خوان نعمتش حاضر شوند و الی آخر لا آخر له از آنچه موجود است متنعّم گردند ابداً کسی را حرفی نه نسبت بخل داده‌اند \* و باطراف نوشته که شهريّه ما را قطع کرده‌اند \* رذالت و پست فطرتيرا ملاحظه کن که برای جلب زخارف از ناس و افترای بجمال قدم اين گونه مفتريات باطراف نوشته و فرستاده‌اند \* با اينکه تو در اينجا بوده و ديده که ابدا اين عبد شهريّه اين قومرا بچشم خود نديده و آنچه هست در بيرون قسمت شده بهر نفسی داده ميشود \* مع ذلک محض تضييع أمر اللّه و اخذ دينار اين قسم معمول داشته‌اند که شنيده \* قسم بجمال قِدَم که اوّل ضرّی که بر اين غلام وارد شد اين بود که قبول شهريه از دولت نمود و اگر اين نفوس همراه نبودند البتّه قبول نمی کردم \* و تو مطّلع شده که چه مقدار امر بر مهاجرين صعب شده و مع ذلک جميع شاکريم و در قضای الهی راضی و صابر \* لن يصيبنا إلّا ما کتبَ اللّهُ لنا \* عليه توکّلنا فی کلّ الأمور \* و اين قوم که باطراف شکايت شهريّه مينمايند و تکدّی ميکنند ادّعای ربوبيّت مينمايند و از حق معرض \* ديگر در شأن آن نفوس که متابعت اين گروه نموده‌اند ملاحظه کن \* أُفٍّ لهم و لمن اتّبعهم فسوف يأخذهم زبانية القهر من لدن عزيز مقتدر قيّوم \* و لن يجدنّ لأنفسهم من مُعين و لا ناصر \* کذلک نزّل بالحقّ من جبروت اللّه المهيمن العزيز المحبوب \* و البهاء عليک يا سلمان و علی الّذين ما باعوا کلمات اللّه بتوهّمات مردود \*